

اندیشه‌های خواجه نظام‌الملک طوسی در کتاب

سیاستنامه

۰ هوشنگ خسرو‌بیگی

او در ایجاد یک جامعه مطلوب است. وی در این اثر حاصل تجربیات و آموخته‌های خود از استادانش را به رشته تحریر درآورده است. خواجه در کتاب خود با دیدی انتقادی به وضع موجود می‌نگرد.^۱ همچنانکه به نظر او در روزگارش منصب وکالت «سخت خلق شده است». یا اینکه رسم پسندیده حرمت داشتن و برکشیدن غلامان پیر شده، از «قاعدۀ خویش بیفتاده» و خواجه یادآور می‌شود که این موارد را «از جهت شرط کتاب» یاد می‌کند.^۲ او همچنین از چند شغلی صاحب منصبان شکوه می‌کند که «امروز مردم هست که به هیچ کفایتی که در او است ده عمل دارد و اگر شغلی دیگر پدیدار آید هم بر خویشتن زند.»^۳

خواجه نظام‌الملک در تعلیم آنچه باید در آینه ملک‌داری رعایت کرد، از وضع گذشته و نوع ملک‌داری فرمانروایان پیشین مثال می‌آورد و در این میان تأکید زیادی بر دوره ایران پیش از اسلام، به ویژه نحوه فرمانروایی ساسانیان دارد. زیرا به نظر او اگر رفتار پادشاهان گذشته سرمشق شود، به مردم جامعه ارزانی خواهد شد که «پیش از این دیگران» نداشته‌اند.^۴ بر همین اساس خواجه علاوه بر حکایات پادشاهان گذشته، در ترسیم جامعه ایده‌آل خود از اقدامات پادشاهان دوره باستان مثال می‌آورد. از جمله سرمشق‌ها، سیاست‌ها، و روش‌های ملک‌داری پادشاهان ایران دوره باستان که خواجه از آنها در سیاستنامه خود یاد می‌کند، می‌توان موارد ذیل را برشمود:^۵

۱- مظالم نشستن «ملکان عجم» در صحراء.

اندیشمند ایرانی درخصوص گروه‌های اجتماعی جامعه ایران در قرن پنجم هجری قمری مورد بررسی قرار گیرد.

خواجه نظام‌الملک و کتاب سیاستنامه: ابوعلی حسن ملقب به «نظام‌الملک»، پسر خواجه ابوالحسن علی بن اسحاق، در سال ۴۰۸ ه. ق. در یکی از روستاهای طوس به دنیا آمد. پدر وی از کارکنان اداری و حکومتی طوس بود و چون خواجه در طوس به دنیا آمد به طوسی شهرت یافت. خواجه نظام‌الملک در دستگاه اداری بلخ و دربار سلجوقی به خدمت پرداخت. وی به دیری و صاحب تدبیری امور البلاسرلان، پسر چفری گماشته شد و از این تاریخ در سلک درباریان الب ارسلان سلجوقی درآمد. پس از آنکه الب ارسلان به پادشاهی رسید، خواجه نظام‌الملک را به جای ابونصر کندری به وزارت برداشت. خواجه از سال ۴۵۶ ه. ق. تا زمان مرگش، یعنی سال ۴۸۵ ه. ق. وزیر مقندر الب ارسلان و فرزندش ملکشاه بود.

از خواجه نظام‌الملک دو اثر به جای مانده است: یکی سیاست‌نامه (سیرالملوک) و رساله دیگری هم به نام قانون الملوك که به او نسبت داده‌اند که ظاهراً قسمتی از سیاست‌نامه است. مکتبی نیز از وی در دست است که به نظام‌الدین ابوالفتح فخرالملک پسر خود نگاشته است. سیاستنامه خواجه نظام‌الملک انعکاس نظرات و تفکرات وزیر بزرگ سلجوقی درخصوص مسائل سیاسی و اجتماعی عصر خود و ارمان‌های

مقدمه:

موضوع سازمان اجتماعی ایران پیش از اسلام، از جمله مواردی است که به لحاظ وجود یک نظام اجتماعی مدون و رسمی در دوره ساسانی و با توجه به اهمیت آن، مورد توجه بیشتر مورخانی که درخصوص تاریخ پیش از اسلام پژوهش کرده‌اند، قرار گرفته است. ولی این امر در تحقیقات دوره اسلام کمتر مورد توجه پژوهشگران واقع شده است.

سقوط امپراطوری ساسانی فصل جدیدی در تاریخ ایران گشود. از هم پاشه‌ید شدن امپراتوری کهن ساسانیان، ورود اندیشه‌های جدید ملهم از اندیشه تساوی همه افراد جامعه، قبول تدریجی آیین اسلام توسط ایرانیان و دگرگونی در زندگی اجتماعی آنان، زمینه تغییراتی را در بافت اجتماعی جامعه ایجاد کرد؛ ولی این دگرگونی تا حد بسیاری متکی بر بنیان‌های اولیه سازمان اجتماعی جامعه در دوران پیش از اسلام بود. مهم‌ترین عوامل انتقال این بنیان‌ها و نظام‌های سیاسی و اجتماعی ایران به دوره‌های بعد، اندیشمندان و دیوانیان و گروه تحصیل کرده جامعه بودند. این مردان برگزیده ضمن شناخت جامعه پیشین و جامعه عصر خود، تلاش نمودند با ارائه توصیه به دولتمردان و یا ایجاد زمینه‌های آن در اصلاح جامعه یا تشکیل مدینه آرمانی خود راه گشایشند.

سازمان اجتماعی جامعه و گروه‌های آن اغلب از مباحث مورد توجه این نخبگان بوده است. در این نوشته سعی شده آراء یکی از سیاستمداران

۲- رسیدن به احوال عامه در روزگار قباد ساسانی.^۱

۳- نظارت بر کار وزیر در روزگار بهرام گور.^۲

۴- نسپردن شغل به افرادی که در دل مخالف پادشاه هستند.^۳

۵- رعایت احوال رعایا و ظلم نکردن بر آنان.^۴
ع «نوشیروان و زنجیر عدالت».^۵

۶- «دادرسی پادشاهان عجم» و بار عام دادن در روز مهرگان و روز نوروز.^۶
۷- کار با علم کردن و عمل نیکو انجام دادن چون «افریدون و اسکندر و اردشیر و نوشیروان عادل».^۷

۸- حرمت نگه داشتن فرامین و اختیارات پادشاه.^۸

۹- حق گذاردن خدمتکاران شایسته.^۹

۱۰- «ملوک اکسره در عدل و همت و مروت زیادت از دیگر پادشاهان بودند خاصه انشوران عادل».^{۱۰}

۱۱- جمله «کیخسرو چون گودرز داشت و منوجه چون سام، و افراصیاب چون پیران ویسه، و گشتاسب چون جاماسب» و رستم چون زواره و بهرام گور چون خره روز، و نوشیروان عادل چون بزرگمهر.^{۱۱}

۱۲- زیان تسلط زنان بر حکمرانان همچون «سودایه بود زن کیکاووس که بر اوی مسلط شده بود» و یا خسرو که «عنان هوا به دست شیرین داد». و از زیان بزرگمهر دو عامل را علت سقوط ساسانیان می‌نویسد: «بکی آنکه آل ساسان بر کارهای بزرگ کارداران خرد و نادان گماشتند و دیگر آنکه دانش را و اهل دانش را دشمن داشتندی».^{۱۲}

۱۳- پادشاه آن گونه عمل کند که زیرستان خویشتن شناس باشند.^{۱۳}

۱۴- خروج مزدک و دفع فتنه او.^{۱۴}

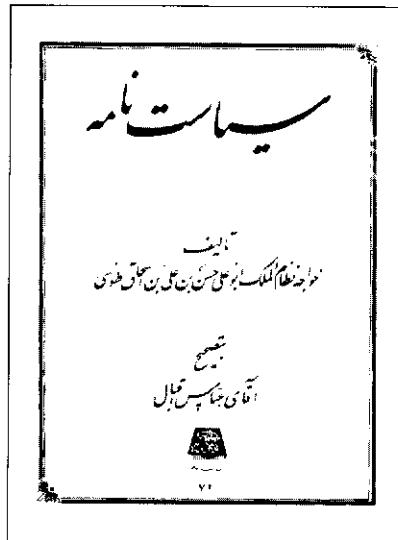
۱۵- لزوم رسیدن به کار متظلمان.^{۱۵}

۱۶- لزوم رسیدن به اندیشه خواجه نظام‌الملک.^{۱۶}

گروههای جامعه در اندیشه خواجه نظام‌الملک:

خواجه نظام‌الملک در سیروالملوک، جامعه ایده‌آل خود را معرفی می‌کند. در نظر خواجه، سلطان در رأس این جامعه قرار دارد. سلطان در اندیشه خواجه همچون پادشاهان پیش از اسلام، «شاهنشاه اعظم» است. «همان گونه که یعقوبی در

مورد شاهان ساسانی می‌نویسد که آنها خود را شاهنشاه، یعنی شاه شاهان می‌خوانند.^{۱۷} در تفکر خواجه این شاهنشاه دارای «فرالهی» است. زیرا خداوند عالم او را از خاندانی برگزیده که پادشاهی و راهبری همیشه در خاندان آنان بوده و به کرامت‌ها و بزرگی‌هایی که دیگر ملوک جهان از آن خالی بودند، آراسته گردانیده است.^{۱۸}



نظام‌الملک به سه گونه طبقه‌بندی در جامعه واقع شد:

۱- تقسیم‌بندی مذهبی جامعه:

در دوره سلجوقیان، مذهب مسلط تن تن حنفی و شافعی بود.^{۱۹} خواجه نظام‌الملک که خود سنت متخصصی بود، به صراحة می‌نویسد: «در همه جهان دو مذهب است که نیک است و بر طریق راستاند: یکی حنفی و دیگری شافعی رحمة الله علیہما و دیگر هوا و بدعت و شبیه است».^{۲۰} از نظر خواجه نظام‌الملک جامعه به دو گروه مذهبی حنفی و شافعی تقسیم شده است و تنها این دو گروه لائق پرداختن به خدمات دولتی و بهره‌مندی از امتیازات حکومتی هستند.

گروه سوم که تمام ایان و مذاهب دیگر به خصوص شیعیان را در بر می‌گیرد، باید طرد شوند چرا که آنها «بدمنهبان» و «بددینان» هستند. وی از این گله‌مند است که «امروز این تمییز برخاسته است. اگر جهودی به عمل و به کدخداگی ترکان آید ترکان را می‌شاید، و اگر گبری آید می‌شاید، و اگر راضی و خارجی و قرمطی می‌آید می‌شاید، و غفلت بر ایشان مستولی گشته است. نه بر دین

باشند، توسط خواجه این‌گونه برشمرده شده‌اند: «دیدار خوب و خوب نیکو و عدل و مردانگی و دلیری و سواری و دانش و به کار بستن انواع سلاح و راه بردن به هنرها و شفقت و رحمت بر خلق خدای عزوجل، وفا کردن نذرها و وعده‌ها و دین درست و اعتقاد نیکو و دوست داشتن طاعت ایزد تعالی، و به جای اوردن فضایل از نماز شب و زیادت روزه و حرمت داشتن علمای دین را و گرامی کردن زاهدان و پارسایان را و خریداری کردن اهل دانش و حکیمان را و صدقه‌های متواتر دادن و با درویشان نیکویی کردن و با زیرستان و خدمتکاران به خلق خوش زیستن و ستمکاران را از رعیت بازداشتند».^{۲۱}

خواجه نظام‌الملک گذشته از شرح ویژگی‌های پادشاه ایده‌آل خود، درخصوص برخی گروههای و اصناف جامعه و صاحب منصبان نیز سخن گفته و ویژگی‌های آنها را برشمرده است. زیرا با این حال، وی تصویر مدونی از طبقات جامعه روزگار خود و مدینه مطلوب خویش ارائه نمی‌دهد. ولی می‌توان از مجموعه سیاست‌نامه خواجه

سرحدداران^۱ و امرا و سادات و ائمه را که درآیند.»^۲
بر این اساس به نظر می‌رسد که طبقات اداری
موردنظر خواجه باید به ترتیب ذیل بوده باشد:
طبقه اول: شامل شاهزادگان و وابستگان به
خاندان سلجوقی، ظاهرآ طبقه اول در نظر خواجه به
گروههای ذیل منقسم است:

- ۱- شاهزادگان و اعضای خاندان سلجوقی.^۳
- ۲- ترکمانان سلجوقی که به نظر خواجه، در
ابتدای دولت خدمت‌ها کردند و رنچ‌ها کشیده و از
جمله خویشاوندانند.^۴

۳- زنان خانواده سلطان، «که اهل سترند» و
خواجه توصیه می‌کند که نباید این گروه بر پادشاه
سلطنت شوند، زیرا از آنان خلل‌های بزرگ تولد کند
و پادشاه بی‌فر و شکوه شود^۵ و هر وقت که زن
پادشاه مسلط شده است، جز رسوایی و شر و فتنه و
فساد حاصل نیامده است.

طبقه دوم: معروفان حشم که به نظر می‌رسد
منظور کارگزاران ارشد دیوانی است. در اندیشه
خواجه، در رأس طبقه دوم که خواجه از آنها با
عنوان «خواص معروف» و «خواجگان» و «عمبدان
محتشم» نام می‌برد، وزیر قرار دارد^۶ خواجه یادآور
می‌شود وزیر نیک، پادشاه را نیکو سیرت و نیکونام
می‌کند. وی برای وزیر شرایطی قائل است. وزیر
ایده‌آل مورد نظر خواجه نظام‌الملک باید «پاک دین
و نیکو اعتقاد و حنفی مذهب یا شافعی مذهب
پاکیزه باشد و کافی و معامله‌دان و سخن قلم و
پادشاه دوست باشد.»^۷

در عین حال، از نظر خواجه وزیری «نیکوتر»^۸
است که «وزیرزاده» باشد و در این باره می‌نویسد:
«هم‌چنان که پادشاه فرزند پادشاه بایستی، وزیر هم
فرزند وزیر بایستی، و تا اسلام در نیامد همچنین
بود. چون ملک از خانه ملوك عجم برفت، وزارت
از خانه وزرا نیز برفت.»^۹

فروتوتر از وزیر، کار به دستان ارشد اداری بودند.
خواجه برخی از این صاحب منصبان را یاد کرده
است. از جمله وکیل که دارنده آن همیشه «مردی
معروف و محترم بوده است». ^{۱۰} نیز منصب «امیری
حرس»، که «به همه روزگار، یکی از شغل‌های
معظم بوده است». ^{۱۱} از دیگر صاحب منصبان این
گروه «سلامداران و ساقیان و مانند این» و ابدار و
چاشنی گیر هستند که خواجه از آنها ذکر کرده
است.^{۱۲}

گروه دیگر این طبقه، مستوفیان و دیباران
هستند. خواجه تأکید می‌کند که دیباران باید
خراسانی و حنفی مذهب و یا شافعی مذهب درست
اعتقاد باشند و از سایر مناهب و یا از عراقیان یا دیگر
ادیان نباشند.^{۱۳}

صنف دیگر این طبقه، نديمان و همنشينان
پادشاه هستند. خواجه فصلی را به شرایط نديمان
پادشاه اختصاص داده است.^{۱۴}

پاک ناشد و کافی و معامله‌دان

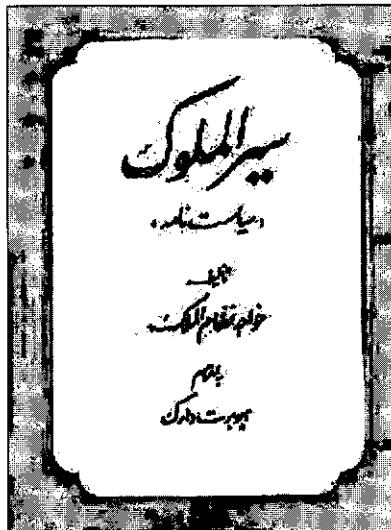
پادشاه دوست باشد. در عین حال، از نظر خواجه وزیری
«نیکوتر» است که «وزیرزاده» باشد

سیاست

(سیر الملوك)

خواجه نظام‌الملک طوسی
بموشن دفترچه‌غار

سخن پادشاه



کرده‌اند و نه از این قوم‌اند و در سرکار ایشان
می‌سازند و قوت می‌دهند و دعوت می‌کنند و
خداآوند عالم را بر آن می‌دارند که خانه خلفای
بنی عباس را براندازند.^{۱۵}

۲- تقسیم‌بندی نژادی کارکنان اداری و
وابستگان به حکومت تحت عنوانین ترک و تاجیک
یا کارکنان اداری غیر ترک زبان.

ناخشنودی خواجه از این است که مرتبت این
دو گروه نگاه داشته نشده است. و «تمیز برخاسته
است». او ناخستند است که «ترکان لقب تازیکان
بر خویشتن می‌نهند و تازیکان لقب ترکان بر
خویشتن می‌نهند.»^{۱۶}

۳- تقسیم‌بندی صنفی کارکنان دولت و
وابستگان به حکومت سلجوقیان:

از مطالب سیاستنامه این گونه برمی‌آید که
خواجه نظام‌الملک برای دیوانیان و وابستگان به
حکومت سلجوقی سلسه مراتبی قائل است. در
شرح باردادن پادشاه می‌نویسد: «باردادن را ترقی‌بی
باید: اول خویشاوندان درآیند. پس از آن معروفان
حشم، پس از آن دیگر مردمان.» وی در ادامه
می‌افزاید که «صاحب طرفان [مزبان] شیعت بیرون
بر همین اساس خواجه بخش زیادی از کتاب

همیشان هست، و نه بر مال شفقت، و نه بر رعایا
رحمت. دولت به کمال رسیده است و بنده از چشم
بد می‌ترسد. نمی‌داند که این کار به کجا خواهد
رسید؟ که در روزگار محمود و مسعود و طغرل و

زرهه آن نبودی که بر صحرا آمدندی و یا پیش
ترکی شوندی و کدخایان ترکان همه متصرف
پیشگان خراسان بودند، و دیباران خراسانی حنفی
مذهب یا شافعی مذهب پاکیزه باشند، نه دیباران و
عاملان بد مذهب عراق به خویشتن راه دادندی و
ترکان نه هرگز روا داشتندی و یا رخصت دادندی
که ایشان را شغل فرمایند.^{۱۷}

خواجه سپس می‌افزاید که در گذشته اگر
می‌خواستند منصبی حتی فرانشی یا رکابداری به
کسی بد هنند، اگر شیعی و اهل قم و کاشان و ری
بود او را قبول نمی‌کردند.^{۱۸}

بر همین اساس خواجه بخش زیادی از کتاب
خود را به احوال «بدمذهبان» که دشمن این ملک و
اسلام‌اند، اختصاص داده است، و درخصوص
شیعیان نیز می‌نویسد: و کسان هستند که امروز در
این دولت قربتی دادند و سر از گربیان شیعیت بیرون

خدای تعالیٰ به طبقی اوردن و کار بستن و علی‌عمر داشتن حرمت داشتن و کفاف ایشان از بیت‌العال پدید آوردن و زاهدان و پرهیز کاران را گرامی داشتن»

- ۱۳- همان، ص ۸۵.
- ۱۴- همان، ص ۱۵۸.
- ۱۵- همان، ص ۱۵۹.
- ۱۶- همان، ص ۲۱۰.
- ۱۷- همان، ص ۲۲۰.
- ۱۸- همان، ص ۲۲۵.
- ۱۹- همان، ص ۲۳۰ تا ۲۴۸.
- ۲۰- همان، ص ۲۸۹.
- ۲۱- همان، ص ۶۶.
- ۲۲- یعقوبی، این واضح: تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آنتی، جلد ۱، چاپ هفتم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۷۴، ص ۲۱۹.
- ۲۳- همان، ص ۲۴.
- ۲۴- همان، ص ۷.
- ۲۵- راوندی، محمدبن سلیمان: راجه الصدور و آیه السرور در تاریخ آل سلجوقي، به کوشش محمد اقبال، چاپ دوم، علمي، تهران ۱۳۶۳، ص ۱۲.
- ۲۶- سیاستنامه، ص ۱۱۵.
- ۲۷- همان، ص ۱۹۳.
- ۲۸- همان، ص ۱۹۴.
- ۲۹- همان، ص ۲۲۸.
- ۳۰- همان، ص ۱۸۲.
- ۳۱- همان، ص ۴۴.
- ۳۲- راوندی در آغاز کار سلجوقيان می‌نويسد: «پس هر دو برادر جفری بک و طفل بک و عم ايشان موسى بن سلجوقي که او را بیو کلان گفتندی و عم زاده‌گان و بزرگان ايشان و مبارزان لشکر به هم بنشستند و عهدي بستند در موافقت با يكديگر» راوندی، راحالصدور، ص ۱۰۲.
- ۳۳- سیاستنامه، ص ۱۲۵.
- ۳۴- همان، ص ۲۷۷.
- ۳۵- همان، ص ۱۷۸ و ۱۴۸ و ۱۴۷ و ۲۰۶ و ۲۰۵.
- ۳۶- همان، ص ۲۱۰.
- ۳۷- همانجا.
- ۳۸- همان، ص ۱۰۵.
- ۳۹- همان، ص ۱۶۵.
- ۴۰- همان، ص ۱۲۸ و ۱۴۴.
- ۴۱- همان، ص ۲۰۷ و ۲۰۰ و ۱۹۴.
- ۴۲- همان، ص ۱۰۸ - ۱۰۶.
- ۴۳- همان، ص ۴۸.
- ۴۴- همان، ص ۱۴۹ و ۱۴۴ و ۱۱۱ و ۱۰۶ و ۷.
- ۴۵- همان، ص ۱۸۱.
- ۴۶- همان، ص ۱۲۲.
- ۴۷- همان، ص ۱۸۱ و ۱۷۱ و ۱۴۴ و ۷.
- ۴۸- همان، ص ۷۱.
- ۴۹- همان، ص ۶۹.
- ۵۰- همان، ص ۱۸۱.
- ۵۱- همان، ص ۱۰۸.
- ۵۲- همان، ص ۱۴۸.
- ۵۳- همان، ص ۱۴۶.
- ۵۴- جاحظ، ابوعلمأن عمر: الناج، تصحیح حبیب‌الله نوبخت، کمیسیون معارف، تهران، ۱۳۳۲، ص ۲ و ۳.
- ۵۵- سیاستنامه، ص ۱۷۲.

گروه دیگر از کارکنان اداری این طبقه که عامه مردم در ارتباط بودند، قاضیان، محتسبان، شحنه‌گان و رؤسای شهرها محسوب می‌شدند. از دید خواجه قضاوت از مناصب مهم است، زیرا قاضی برخون و مال مسلمانان مسلط است.^{۵۰}

طبقه سوم: شامل امراء نظامی شامل سپهسالاران، سرحدداران و مرزبانان و سرخیلان و دیگر نظامیان بودند.^{۵۱} این امرا بیشتر از ترکان بودند. القاب آنان همیشه حسام‌الدوله، سيف‌الدوله، يمين‌الدوله، شمس‌الدوله و مائند اینها بود. خواجه از اینکه به امراء ترک القاب داده می‌شده که مختص قاضیان و عالمان بوده، ناخشنود بوده است.^{۵۲}

به نظر خواجه پسندیده است که سیاه فقط مختص ترکان نباشد، زیرا اگر «لشکر همه از یک جنس باشند از آن خطرها خیزد و سخت کوش نباشند و تخلیط کنند، باید که از هر جنسی باشند و دو هزار مرد دیلم و خراسانی باید که مقیم بردرگاه باشند. آنچه هستند بدارند و باقی راست کنند. و اگر از این، بعضی گرجیان و شبکارگان پارس باشند روا بود که این جنس هم مردان نیک باشند.^{۵۳}

طبقه چهارم؛ روحانیون و عالمان بودند که خواجه آنها را شامل ائمه دین، سادات، پارسایان و زاهدان، اهل دانش و حکیمان می‌داند.^{۵۴} عالم و دانا در نظر خواجه «نه آن کس است که تازی بیشتر داند و بر الفاظ و لغت عرب قادرتر باشد. که دانا آن کسی است که بر همه دانش واقف باشد.^{۵۵} وی توصیه می‌کند که بر پادشاه واجب است. «در کار دین پژوهش کردن و فراپیش و سنت و فرمان‌های خدای تعالیٰ به جای اوردن و کار بستن و علمای دین را حرمت داشتن و کفاف ایشان از بیت‌العال پدید آوردن و زاهدان و پرهیز کاران را گرامی داشتن»^{۵۶}

خواجه تأکید فراوان بر تمیز این طبقات و اصناف از یکدیگر دارد. در فصل القاب می‌نویسد: